

Provide an organized framework about scholars views on the idea of progress

Monadi, saber; (M.A. of Sharif University of Technology Email: saber.monadi@gmail.com)

Taghvi, Mostafa , (Sharif University of Technology Email: taghavi11@yahoo.com)

ARTICLE INFO

Article history

Received: 8 February 2018

Revised: 22 April 2018

Accepted: 15 May 2018

Published online: 22 June 2018

Key words The idea of progress,
Approaches to progress,
importation the idea of progress to
Iran, progress as a religion

ABSTRACT

“Progress” is among most frequently used terms in the past few centuries in public discussions, scientific communities as well as economic and sociopolitical policy making. This term has been used in our daily conversations so frequently that it seems to become an intrinsic goal for human beings. However, even a short survey of the introduced meanings of and suggested approaches to achieve “progress” during the last four centuries - since the term was first used- demonstrates that we are faced with a multitude of views from the different - and sometimes contradictory - schools of thoughts. Unfortunately, in recent decades, despite our national desire to “progress”, we have not yet thought deeply enough of the concept; even the existing non-indigenous models have not been comprehensively and accurately studied. This paper, briefly reviewing prominent and leading schools of thought, provides a rational framework to understand and analyze these theories

پرتال جامع علوم انسانی
فصلنامه علمی-تخصصی روش‌های نوین پژوهش‌های فلسفی

ارائه چارچوبی نظم یافته از آرای اندیشمندان حول اندیشه پیشرفت

صابر منادی (کارشناسی ارشد، دانشگاه صنعتی شریف؛ saber.monadi@gmail.com)

مصطفی تقوی (دانشگاه صنعتی شریف؛ taghavi11@yahoo.com)

چکیده

مفهوم پیشرفت در چند قرن اخیر از معانی و واژه‌های بسیار پرکاربرد در زندگی عموم مردم، محیط‌های علمی و همچنین رویکردهای کلان سیاسی و اجتماعی بوده است. امروزه این واژه از شدت کاربرد به یکی از لغات روزمره تبدیل شده است و لزوم رسیدن به آن از بدیهیات به شمار می‌آید؛ اما دقتی مختصر در معنا و رویکردهای رسیدن به پیشرفت در طول چهار قرن که از پیدایش آن می‌گذرد، ما را با انبوهی از نظریات و مکاتب مختلف و گاه معارض روبه‌رو می‌کند. متأسفانه در چند دهه اخیر با وجود حرکت پرشتاب کشور برای رسیدن به پیشرفت، هنوز اندیشمندان جامعه نگاهی عمیق به این مفهوم نداشته‌اند و حتی مدل‌های غیربومی آن بررسی دقیق نشده است. در این مقاله تلاش می‌شود تا با ارائه اختصاری مکاتب و اندیشه‌های پیشرو در این زمینه، چارچوبی منظم برای فهم و نظم‌دهی به این نظریات و اندیشه‌ها ارائه شود.

اطلاعات مقاله

دریافت: ۱۹ بهمن ماه ۹۶
بازنگری: ۲ اردیبهشت ماه ۹۷
پذیرش: ۲۵ اردیبهشت ماه ۹۷
انتشار: ۱ تیرماه ۹۷

واژگان کلیدی

اندیشه پیشرفت،
رویکردهای به
پیشرفت، ورود اندیشه
پیشرفت به ایران، دسته
بندی آرای حول
پیشرفت، پیشرفت به
متابه مذهب

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

اندیشه پیشرفت^۱ یا ترقی^۲ در زندگی بشر امروز به قدری پربسامد است که انسان قرن بیست و یکم، چه در غرب باشد و چه در شرق، پیشرفت و ترقی را جزء بدیهیات اندیشه انسانی می‌شمارد و زندگی خود و جامعه‌اش را طوری شکل می‌دهد که به پیشرفت و توسعه بیشتری برسد. چنین فردی با هر مرام و مسلک فکری و ایدئولوژی عملی که زندگی کند، طوری ابعاد زندگی خود را مدیریت می‌کند که راه رسیدن به پیشرفت برایش هموارتر شود. این موضوع تنها به زندگی فردی انسان جدید اختصاص ندارد؛ بلکه شامل ملل گوناگون و حتی مکاتب فلسفی هم می‌شود. مفهوم پیشرفت نه تنها قبله قبیله بشری است، بلکه معیار اصلی سنجش حرکت ملت ها و انسان‌ها نیز به شمار می‌رود. همه اندیشه‌ها و تمدن‌ها امروز با مفهوم پیشرفت محک می‌خورند و خود این مفهوم، بدون محک و بررسی جامع مورد پذیرش همگانی قرار گرفته است. پولارد^۳ درباره این موضوع می‌نویسد:

اعتقاد به ترقی در میان ملل جدید چنان شایع است که حکومت‌ها یک‌سره وجود آن را نادیده می‌گیرند و در نتیجه این واژه بدون آنکه به چون و چندان توجه شود، مورد ستایش قرار می‌گیرد (پولارد، ۱۳۵۴، ص ۹).

در بهترین حالت، تنها حیطه‌های پیشرفت دسته‌بندی شده است و به جنبه‌های مختلفی از آن مانند پیشرفت در فناوری، صنعت، علوم تجربی، علوم انسانی، ساختار حاکمیت، نهادهای اجتماعی، خدمات مدنی و... توجه می‌شود؛ اما معمولاً منشأ و خاستگاه این اندیشه، دلیل اعتبار آن، تطوراتش در طول تاریخ، نسبت حرکت ملت‌های گوناگون با آن و... به راحتی بررسی نمی‌شوند. همین بررسی سطحی اندیشه پیشرفت، جوامع را به تفسیری سطحی از آن رسانده و ترقی را عموماً در لایه سطحی و ابزاری نگه داشته است. به گفته سلزام، پیشرفت اگر بدون تلاش برای یافتن ارزش‌های عمیق و قابل تحقق انسانی باشد، اندیشه‌ای پوچ و بی‌محتواست. می‌توان دستگاه‌های خودکار و رایانه‌های مجهز داشت؛ اما فایده آن برای بشریت، بازار مکاره‌ای بزرگ‌تر، ترافیک سنگین‌تر، ابتذال بیشتر و افراط برای برخی و نادیده گرفتن بخش بزرگی از مردم و رها کردن آنها در فقر و تهیدستی است (سلزام، ۱۳۸۷، ص ۱۳۷ و ۱۳۸).

فراگیری و مرجعیت اندیشه پیشرفت در اذهان جوامع بشری در چند قرن اخیر به‌ویژه فضای معاصر به حدی زیاد بوده است که برخی از اندیشوران، پیشرفت را ایدئولوژی جهان جدید دانسته‌اند. پولارد می‌نویسد: اندیشه ترقی یکی از مهم‌ترین نظریاتی است که زندگی بشر امروز را متأثر کرده است و امروزه مردم آن را مذهب جدید یا جانشین مذهب می‌خوانند. ویژگی‌ها و مفاهیم اندیشه ترقی و همچنین میزان نفوذ آن در ملت‌ها به مرور زمان تغییر کرده ولی در عصر ما اعتقاد به آن افزایش یافته است و همواره در رفتارها و اعمال اجتماعی ما اثر می‌گذارد (پولارد، ۱۳۵۴، ص ۱۴). این موضوع که مردم به‌ویژه در غرب اندیشه پیشرفت را مذهبی جدید می‌دانند، از جنبه‌های گوناگونی قابل تأمل و بررسی است:

۱. اندیشه پیشرفت معادلی فارسی برای the idea of progress است. هرچند که می‌توان ایده پیشرفت را معادلی نزدیک‌تر در حوزه لغوی از واژه اندیشه برای the idea دانست، اما کاربرد ایده در فارسی گویای معادل انگلیسی آن نیست و به نظر می‌رسد اندیشه یا مفهوم بیشتر ما را رسیدن به این منظور یاری می‌کند.
۲. ترقی: پیشرفت، مقابل تنزل، پیش رفتن (لغتنامه دهخدا) ترقی و پیشرفت دو واژه مترادف هستند که بیشتر جهت زمانی کاربردشان متفاوت است. ترقی واژه‌ای است که نخستین بار در برخورد با progress معادل گرفته شد و امروزه پیشرفت بیشتر مصطلح شده است. ما در متن این دو واژه را معادل هم به کار خواهیم برد.
Pollard, 3

جامع، سرنوشت حتمی و جزء جدایی‌ناپذیر حیات انسانی می‌دانند. این اعتقاد حتی امروزه از نسلی به نسل بعد منتقل می‌شود و جلوه‌های زیادی در نظام آموزشی کشورهای مختلف دارد. در بسیاری از جوامع نوعی از تعصب بر اعتقاد ترقی وجود دارد که حتی مجال پرسیدن از آن را از پژوهشگران می‌گیرد. مستندات زیادی نشان می‌دهند که در بسیاری از جوامع غربی، تحقیق بر مسئله تکامل، که یک نظریه تجربی و زیستی است و جزء بنیان‌ها و آثار^۱ اندیشه ترقی انسان و حیات به شمار می‌آید، ممنوع است و پیامدهای جزایی دارد. چنین جزمیت و هاله‌ای از تقدس از مختصات مذاهب و ادیان بوده و با کمتر اندیشه‌ای جز ادیان الهی یا مذاهب بشری چنین معامله‌ای شده است؛

۴. اندیشه پیشرفت، بسط و توسعه همه‌جانبه‌ای در تمامی عرصه‌های زندگی انسانی داشته است. شاید آغاز آن با پیشرفت علوم و بعد صنعت و فناوری بوده باشد؛ اما به مرور زمان، ساحت‌های دیگری از حیات بشری را زیر سلطه خود کشانده است. در ادامه مقاله بیان خواهد شد که اقتصاد، سیاست، فرهنگ، تاریخ، برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری کلان، جامعه‌شناسی و حتی هنر و جنبه‌های بسیار دیگری از زندگی، متأثر از اندیشه پیشرفت شده است و تلقی امروزه بشر از آنها بدون اندیشه پیشرفت معنا و مفهومی ندارد. اندیشه ترقی حتی توانست با اتکا به نظریه تکامل، منشأ حیات و بعدها با

۱. یکی از رسالت‌های مهم مذاهب، هدف‌بخشی و تعیین آرمان حیات آدمی است. انسان در زندگی نیاز به هدفی نهایی و مقصدی دارد که با نگاه به آن، نیروی حرکت و حیات بیابد. به نظر می‌رسد بشر امروزی چنین رسالتی را از اندیشه پیشرفت می‌گیرد. موتور حرکت فرد و جامعه ترقی و پیشرفت است و انسان امروزی با خیالی آسوده رضایت می‌دهد که حیات خود را سرمایه رسیدن خود یا جامعه‌اش به پیشرفت کند. این همان آرمانی است که انسان تا مدت‌ها از ادیان الهی و یا حتی مذاهب بشری می‌گرفت. البته می‌توان به پیشرفت در طول ادیان الهی یا مکاتب فکری نگاه کرد و آن را جزئی از اندیشه دینی قرار داد؛ ولی پدیده‌ای که امروز با آن روبه‌رو هستیم، نه نگاه به پیشرفت به‌عنوان یکی از ارکان اندیشه دینی یا جزئی از آن، بلکه درکی مستقل از اندیشه پیشرفت است؛

۲. فارغ از آرمان‌بخشی، رسالت مهم دیگر مذاهب در زندگی انسان‌ها جهت‌بخشی به رفتار آدمی و توجیه‌کنندگی نظام اخلاقی جامعه است. رفتارهای اخلاقی نیازمند مبانی توجیه‌کننده هستند. البته منظور از مبانی نه یک‌سری قضایای فلسفی یا عقلی، که اجماعی انسانی بر سر اصولی برای توجیه رفتارها و کنش‌هاست. امروزه به تکرار شنیده می‌شود که افراد، اعمال و کنش‌های زندگی خود را بر مبنای پیشرفت توجیه می‌کنند و جوامع مختلف در کنش‌های کلان سیاسی و اجتماعی، بیش از همه به توسعه و پیشرفت کشورشان توجه می‌کنند؛

۳. اعتقاد به پیشرفت در اندیشه انسان امروزی نه یک موضوع بشری قابل تأمل بلکه اصلی بدیهی و البته عموماً مرموز است. اغلب اندیشه پیشرفت را بدون تحقیقی

۱. در ادامه توضیح داده خواهد شد که چگونه نظریه تکامل، در عین اینکه از بنیان‌های اندیشه ترقی است، از آثار آن نیز به شمار می‌رود.

خود بری جهت مطلوب را رسیدن به شادکامی و خوشبختی فزاینده می‌داند (همان)؛ اما کنت معتقد است که مقایسه میان شادکامی‌های انسان‌ها ممکن نیست؛ زیرا خوشبختی به هماهنگی میان استعدادها و امکانات برآمده از محیط بستگی دارد. این هماهنگی را افراد به روش‌های مختلف تجربه می‌کنند و از این رو نمی‌توان مقایسه‌ای میان سطح خوشبختی انسان‌ها در ادوار گوناگون انجام داد (کنت و مارتینو،^۳ ۱۸۷۵، ص ۱۱).

کانت،^۴ به‌عنوان یک فیلسوف برجسته قرون اخیر نهایت پیشرفت را در کمال اخلاقی می‌داند که از طریق آزادی به دست می‌آید. این کمال اخلاقی ممکن است همراه با شادکامی باشد یا نباشد، مهم آن است که ما خودمان را شایسته شادکامی بدانیم (گینسبری، ۱۳۸۵). اسپنسر،^۵ فیلسوف و جامعه‌شناس سرشناس قرن نوزدهم، ملاک پیشرفت را شکوفایی فردی و تعلق فزاینده متقابل می‌داند (اسپنسر، ۱۸۵۱، ص ۴۴۲-۴۴۶). تورگو، که مصلحی اجتماعی بود و نظریاتش در شکل‌گیری غرب جدید نقشی بسزا داشت، معتقد است پیشرفت در میان ملت‌های مختلف یکسان نیست و سطوح گوناگونی دارد. تنها با در نظر گرفتن نوع بشر به‌عنوان یک کل واحد می‌توان خط کلی رشد را پی گرفت (گینسبری، ۱۳۸۵).

این نمونه‌ها تنها جزء کوچکی از تعاریف متعددی هستند که در کتب گوناگون می‌توان درباره مفهوم پیشرفت پیدا کرد. فارغ از تعاریف فلسفی، تاریخی و

ارائه چارچوبی نظم‌یافته از آرای اندیشمندان حول اندیشه پیشرفت

نظریات فیزیکی مشابه آن مانند انفجار بزرگ منشأ عالم ماده را مشخص کند و بنیان‌های جهان‌بینی لازم را نیز به پیروان خود بدهد.

می‌توان موارد دیگری از شواهد شباهت اندیشه پیشرفت به مذهب جدید تمدن امروزی را بیان کرد؛ اما همین مقدار کفایت می‌کند تا امروز به‌درستی هشدارهای امثال رنوویه^۱ در اواخر قرن نوزدهم را بیشتر جدی بگیریم؛ آنجا که می‌نویسد:

از طرف دیگر کسانی که امید خود را برای سرنوشت زمانمند انسان بر مبنای خوش‌بینی مبهمی بنا می‌نهند و توجهی به وجود شیطان ندارند، به مخاطره‌ای تن می‌دهند که همانا تبدیل خود پیشرفت به یک خدا و میدان دادن به‌نوعی تعصب دینی است که هم از منظر ایمان عمیق‌تر و هم از منظر علم و تاریخ به یکسان مضمّن‌کننده است (گینسبری، ۱۳۸۵).

فیلسوفان، تاریخ‌دانان، تمدن‌پژوهان، سیاست‌مداران، اقتصاددانان و جامعه‌شناسان برای مفهوم پیشرفت تعاریف گوناگونی ارائه کرده‌اند. هر گروهی تعبیری از پیشرفت را متناسب با اندیشه خود بیان می‌کند. بری،^۲ به‌عنوان یک تاریخ‌پژوه که کتابی مهم درباره تاریخ اندیشه پیشرفت نگاشته، معتقد است که پیشرفت بدان معناست که تمدن در جهتی مطلوب در گذشته و حال و آینده در حرکت باشد (بری، ۱۹۲۰، ص ۲). این تعریف مشکل مهم‌تری را ایجاد می‌کند که ملاک جهت مطلوب چیست.

3. Comte & martineau

4. Kant

5. Spencer

1. Renquvier

2. Bury

رسیدن به سعادت اخروی یار باشد (خامنه‌ای، ۱۳۸۹). این نگرش به پیشرفت در کنار دیگر ابعاد اندیشه‌ای معماران انقلاب اسلامی توانست جامعه ایرانی را با خود همراه کند و ساختار حاکمیتی ایران را تغییر دهد. این موفقیت در بسط اجتماعی نتوانست با همراهی نخبگان و اندیشمندان، ابعاد نظری پیدا کند و به تعبیری تمدن‌ساز شود. این تمدن‌سازی نوین نیازمند بررسی‌های دقیق و عالمانه این نوع نگاه جدید به پیشرفت و مقایسه آن با نظریات بدیل در این حوزه است.

مقاله‌ها و پژوهش‌های فارسی‌زبان مشابه تحقیق پیش رو، در حوزه نظری اندیشه پیشرفت بسیار محدود و در خاص موضوع بررسی تاریخی - اجتماعی آن نایاب است. همین امر پژوهش را سخت‌تر و البته اهمیت آن را دوچندان می‌کند؛ زیرا در جامعه‌ای با شعار رسیدن به الگوی نوین پیشرفت، نپرداختن به خود اندیشه پیشرفت و تبعات و تاریخ آن، نشان از سهل‌انگاری نخبگان و شاید بی‌توجهی آنان به این مقوله مهم است.

از سوی دیگر منابع، کتب و تحقیقات در تاریخ اندیشه پیشرفت، در غرب به وفور یافت می‌شود و پرداختن به این موضوع در حوزه‌های دانشگاهی دست‌کم صد سال قدمت دارد؛ اما در استفاده از این منابع مشکل آنجاست که رویکردها و نگرش‌های اندیشمندان غربی در بررسی تاریخ اندیشه پیشرفت با اقتضائات بومی جامعه ایران برای پژوهشی در این حوزه تفاوت دارد. از این رو می‌توان در تحقیق پیش رو از پژوهش‌های غربی استفاده حداکثری کرد؛ اما هیچ‌کدام از آنها به تنهایی راهگشای مشکلات خاص جامعه ایرانی در مواجهه به جهان جدید نیستند.

در انجام این تحقیق بیش از همه به اندیشه‌ها و آرای

اجتماعی، مراد عامه مردم از ترقی، بهتر شدن وضعیت زندگی انسان است. اگر بخواهیم یک بررسی اجتماعی - تاریخی از مفهوم پیشرفت داشته باشیم، نه تعاریف فلسفی و تاریخی کمک می‌کند و نه برداشت عامه مردم. ما با یک سنت عمیق اجتماعی در قرون اخیر روبه‌رو هستیم که شکل‌دهنده تاریخ جوامع جدید و آرمان آنهاست. برخلاف سادگی و پرکاربرد بودن مفهوم پیشرفت، در بررسی فرهنگی، تاریخی و اجتماعی این مفهوم در روزگار اخیر انبوهی از نظریات و آرا می‌توان یافت که هرکدام راهی خاص و متمایز می‌روند و مسیر حرکت کلی یک جامعه را تغییر می‌دهند. شناخت همه‌جانبه این مفهوم نیاز به بررسی آرا و نظریات اندیشمندان در بستر تاریخی و اجتماعی‌شان و در نسبت با آرای دیگر اندیشمندان دارد.

این پژوهش تلاش می‌کند تا با نگاهی اجمالی به مکاتب اصلی پیشرفت در طول چهار قرن اخیر، دسته‌بندی و ساختاری برای نظم‌دهی به آرای اندیشمندان در این حوزه را فراهم آورد تا فضا برای پژوهش‌های نوین در ریشه‌ها و تفاوت‌های اندیشه پیشرفت در جامعه ایران پس از انقلاب اسلامی با الگوهای رایج در غرب و جهان امروز باز شود. انقلاب اسلامی ایران، داعیه نوعی نگرش جدید به مفهوم پیشرفت را در نظر رهبران فکری و سیاسی خود داشت. در نظر آنان مسیر پیشرفت و ترقی نه در پس پیروی بی‌چون‌وچرا از تجربه غرب در تمدن‌سازی و نه طرد تجربه‌های تمدن غرب در چند قرن گذشته که اصولاً پیمودن راهی متفاوت است؛ راهی که از اصول و مبانی اسلامی و نیز از اندیشه و تجربه دینی می‌گذرد؛ راهی که به هر دو بعد مادی و معنوی انسان توجه دارد و درصدد ساختن دنیایی است که او را در

تاریخ دارند. دگرگونی شرایط اجتماعی و نظام‌های سیاسی و مدل‌های اقتصادی، انقلاب صنعتی، زیاده‌طلبی‌های سرمایه‌داری، جنگ‌های جهانی و منطقه-ای، ظهور قدرت‌های استعماری، دگرگونی نظام‌های اندیشه‌ای و فلسفی و بسیاری دیگر از این قبیل عوامل انسانی علت این آشفتگی و اگرایی نظریات حول ترقی است؛ زیرا همان‌طور که به‌اجمال توضیح داده شد، نظریات و مدل‌های پیشرفت به دلیل سروکار داشتن با تمام حیطه‌های حیات بشری، متأثر از تمام این عوامل تغییر می‌کنند.

از اوایل قرن هفدهم، که خودآگاهی اندیشمندان آن دوران نسبت به حرکت جامعه غربی آغاز شد، شاهد شکل‌گیری نظریات مرتبط با پیشرفت و تکامل نسبت به نسل‌های گذشته و ملت‌های دیگر هستیم. خوش‌بینی به آینده بشریت و انسان‌ها با شیب بسیار زیادی در این دوران افزایش می‌یابد. فرانسه دوران لویی چهاردهم و به‌ویژه اصحاب دایره‌المعارف،^۲ پرچم‌داران این خوش‌بینی به آینده انسانیت هستند. آنها آن‌قدر در این خوش‌بینی اوج می‌گیرند که حتی انسان‌های آینده را از لحاظ

نخبگان و استادانی مراجعه شده است که در این حوزه تحقیقات گسترده‌ای در ریشه‌های اندیشه پیشرفت در غرب داشته‌اند. بر اساس مطالب پیش‌گفته، بیشتر این اندیشمندان غربی هستند و از این رو دسترسی به آنان عموماً در آثاری منحصر است که براساس مجموع دانسته‌های خود نگاشته‌اند. تلاش نگارندگان، مراجعه به آثاری بوده که در بعد جامعیت از حیث اندیشه‌های مورد بررسی و اعتبار جامعه علمی در حدی مطلوب باشند؛ با وجود این، در بسیاری از موارد برای بررسی دقیق‌تر، به آثار دست اول مراجعه شده که قسمت‌هایی از آن در متن و مراجع مشهود است. مجموع مطالعات کتابخانه‌ای با تحلیل‌های تاریخی و اجتماعی درآمیخته و به‌صورت تحلیلی در نمودار پایانی عرضه شده است.

آشفته‌بازار نظریات پیشرفت در غرب پسارنسانس

اگر همانند بسیاری از پژوهشگران تاریخ، شروع اندیشه پیشرفت را از دوران پسارنسانس بدانیم^۱ تا امروز که نزدیک به چهارصد سال از آن می‌گذرد، پیرامون اندیشه پیشرفت و مدل‌های رسیدن به آن سخن‌های بسیار متفاوتی گفته شده است؛ به‌طوری‌که قدرت نظم‌دهی ذهنی را از بیشتر پژوهشگرانی می‌گیرد که قصد یافتن مسیری مشخص برای دنبال کردن این مباحث را در طول

۲. قرن هجدهم شاهد پیروزی مذهب اصالت خرد به‌ویژه در فرانسه بود که در آن گروهی از فلاسفه عمیقاً استدلالی مشرب و سرسپرده به علم جدید با تکیه و تأکید فراوان بر اومانیسیم و خداشناسی طبیعی ظهور کرده بودند. این گروه بعدها به اصحاب دایره‌المعارف فرانسه شهرت یافتند. اینان تحت رهبری دنی دیدرو (۱۷۱۳ - ۱۷۸۴م) و با دستیاری چهره‌هایی همچون دالامبر (از دانشمندان)، روسو و ولتر (از فلاسفه)، تدوین دایره‌المعارف را به‌قصد فراهم آوردن همه دانش بشر آغاز کردند تا با نگرشی آشکارا سنت‌ستیزانه، شکوه تمدن بشری را در مخالفت با دین مستقر و نظام سلطنتی به رخ بکشند. طبع نخست این اثر سترگ سی‌وپنج جلدی فقط عنوان دایره‌المعارف داشت (نصر، ۱۳۸۴).

۱. برای اطلاع بیشتر از نظریات و آرای تاریخ‌دانان درباره وجود و کیفیت اندیشه ترقی در دوران باستان که معتقد به عدم آگاهی تاریخی از این مفهوم بوده‌اند می‌توانید به سه فصل ابتدایی کتاب بری با نام The Idea of Progress و همچنین برای نظرات مخالف آن به کتاب نیزبیرت با نام History of The Idea of Progress در مراجع پایانی مقاله مراجعه کنید.

خاستگاهی متفاوت از روسو به این بدبینی رسیده بود. ولتر تاریخ جهان و انسان را سراسر تیره‌بختی و تاریکی و جنایت می‌دید. هرچند در بین این فرودها گاه اثری از پیشرفت در آثار او برای تاریخ بشری به چشم می‌خورد. وی امیدی ندارد که انسان از تجربیاتش پند بگیرد؛ ولی همواره در تاریخ بشری پرتویی از ترقی را می‌بیند (بری، ۱۹۲۰، فصل VII).

از فرانسه قرون روشنگری که بگذریم، انگلستان و آلمان دو نمونه دیگر از مدل‌های پیشرفت را در پیش گرفته بودند. روشنگری در انگلستان راهی متفاوت می‌رفت از آنچه در فرانسه در حال شکل‌گیری بود. حرکت اقتصادی و فرهنگی و فکری اندیشمندان انگلیسی مدتی زودتر از دیگر کشورها آغاز شده بود و فضای توسعه اقتصادی و شرایط سیاسی متفاوت، مدل‌های نوینی از پیشرفت را جلوی آنان پدید آورده بود. هیوم^۸ مهم‌ترین اندیشمند آن دوران انگلستان بود. وی مانند دو یار اسکاتلندی خود یعنی آدام اسمیت^۹ و دوگالد استیوارت^{۱۰} برخلاف فرانسوی‌ها معتقد بود که با تصویب قوانینی عقلانی می‌توان منافع فرد و جامعه را یکی کرد و اساساً تضادی بین منافع فرد و جامعه وجود ندارد. او تردید روسو و دیدرو که برای لذت و مصرف و خوش‌گذرانی حدی قائل بودند به کناری می‌نهد و می‌گوید: جامعه‌ای که از نظر اقتصادی در حال ترقی باشد نه تنها کبر و نخوت بی‌جا و ضعف و زبونی

فیزیولوژیکی برتر از انسان دوران خود می‌دانند و انتظار انسان‌های جاوید را می‌کشند. بهترین نمونه این اندیشه‌ها را می‌توان در آرای سنت پیر^۱، پاسکال^۲ و پس از ایشان در آثار کندرسه^۳ و تورگو^۴ دید. آنان به پشتوانه حرکت شتابنده علم و صنعت از سوئی و فلسفه و جامعه‌شناسی جان لاک^۵ که بساط گناه ذاتی و شرارت را برچیده و به‌جایش اندیشه بشری و انطباق با محیط را قرار داده بود، به پیشرفت نامتناهی اجتماعی و سیاسی قائل بودند و برای آن مدل‌هایی را ارائه می‌کردند (پولارد، ۱۳۵۴، ص ۴۰).

در همین دوران در فرانسه، جریان‌هایی به وجود آمدند که با همان استدلال‌های دسته اول به نتایج کاملاً عکس می‌رسیدند. سردسته این جریان، که حتی زندگی قبایل وحشی را از جهاتی برتر از حیات انسان مدرن می‌دانست، ژان ژاک روسو^۶ بود. روسو (۱۷۵۵) نیز مانند بسیاری از اصحاب دایره‌المعارف می‌خواست چیزهای نیکو و پسندیده تمدن جدید را تثبیت کند؛ ولی به‌عکس آنان بر سر راه ترقی موانع بسیاری می‌دید و زندگی بشر امروزی را نوع جدیدی از بردگی در عین احساس غرور می‌دانست. از جمله دیگر بدبینان به آینده زندگی نوین بشر در آن دوران، می‌توان ولتر^۷ را نام برد که با

۱. Saint-Pierre

۲. Pascal

۳. Condorcet

۴. Turgot

۵. Locke

۶. Rousseau

۷. Voltaire

۸. Hume

۹. Smith

۱۰. Stwart

به نوعی در لفافه و ذهنی بیان می‌کند. غیر از کانت، لسینگ^۲ ترقی را از آن فکر انسان می‌داند که باید از جهل و تردید و وحشت بگذرد و بتواند حقیقت راستین را دریابد. فیخته^۳ و هگل^۴ نیز پیرو لسینگ و ایدنالیست‌ها بودند و ترقی را امری محتوم و خارج از اراده انسان‌ها می‌دانستند.

در مجموع، قرن هجدهم، قرن سلطه خوش‌بینی به آینده انسانیت است. این خوش‌بینی فراگیر با مرگ کندرسه به سر می‌رسد. پس از انقلاب‌های اروپا و جنگ‌های ناپلئون و وقایع پس از انقلاب فرانسه بیشتر اندیشمندان یقین کردند که رسیدن به آرمان‌هایی که متفکران عصر روشنگری برای آینده بشریت می‌دیدند، بسیار دور از دسترس است و جامعه انسانی پیچیده‌تر از آن است که اسلافشان می‌اندیشیده‌اند. آغاز قرن نوزدهم غیر از شکست اندیشه‌های فرانسوی در خوش‌بینی مفرط به آینده، مصادف با رشد اقتصادی، سیاسی و نظامی بریتانیا در سایه سیاست اقتصاد آزاد، افزایش مستعمرات و از همه مهم‌تر انقلاب صنعتی بود. رشد اقتصادی شگرف بریتانیا و تولیدات صنعتی انگلستان، که در مدت کوتاهی تمام بازارهای اروپا و سپس تمام دنیا را تسخیر کرده بود، سبب گسترش اندیشه‌های پیشرفت‌مادی انگلیسی‌ها شد و در مدت کوتاهی تا پیش از پایان قرن نوزدهم در تمام کشورهای رشدیافته آن روز، از اروپا تا آمریکا و در اواخر حتی ژاپن در آسیای شرقی نفوذ کرد.

۲. Lessing

۳. Fichte

۴. Hegel

ارائه چارچوبی نظم‌یافته از آرای اندیشمندان حول اندیشه پیشرفت

نمی‌آورد، بلکه باعث تعالی احساسات انسانی و تهذیب اخلاقی وی نیز می‌شود (پولارد، ۱۳۵۴، ص ۶۲-۶۵).

آدام اسمیت، اندیشمند بزرگ دیگر آن سال‌های انگلستان، نظرات مهمی در فلسفه ترقی و آینده متری شکل جامعه داشت که از آن نظرات علم اقتصاد کلان شکل گرفت. نظریات وی بر این اساس بود: در جامعه‌ای که در آن اقتصاد تعالی پیدا کند، اخلاق اجتماعی و فردی مردم نیز تعالی پیدا می‌کند. برای وی همه مردم همان طبیعتی را دارند که تاجر اسکاتلندی دارد. دلیل چنین نظری را می‌توان در جامعه اسکاتلند آن روز دانست که رقابت آزاد اقتصادی، آسایش تمدن و رونق ایجاد کرده بود (اسمیت، ۱۸۸۰، ص ۱۴).

در کنار فرانسه و انگلستان جریان مهم فکری و فلسفی آن دوران از آن آلمان‌هاست. فضای آن روزگار جامعه آلمان برخلاف بریتانیا و فرانسه طوری نبود که اندیشمندان با مسائل اجتماعی و سیاسی درگیر باشند و آنها تا رسیدن به معضلات جامعه لیبرالی فاصله داشتند؛ به همین دلیل بیشتر در فضای ذهنی و روحی نظریه‌پردازی کردند تا ساحت‌های اجتماعی و سیاسی. اندیشه‌های کانت به‌طور مشخص در چارچوب سنت لیبرالی فرانسوی‌ها^۱ قرار دارد. او چنین می‌اندیشید که سیر ترقی، برخاسته از روند طبیعی زندگی انسان و اجتناب‌ناپذیر است. حتی کانت در این نظریاتش پیرامون ترقی واضح و عینی صحبت نمی‌کند؛ بلکه نظریاتش را

۱. منظور همان سنت برژوازی-لیبرالی است که فرانسه قرن هفدهم وجود داشت و در بالا توضیح داده شد.

عقب‌ماندگی و استعمار سوق داد که رهاوردش در حرکت‌های استقلال‌طلبانه بسیاری از کشورهای مستعمره و بعدها جریان مدل‌های بومی توسعه و نگرش‌های بدیل به پیشرفت نمایان شد. نتیجه سوم هم، که قربانی کردن ارزش‌های انسانی برای نیل به اهداف سرمایه‌داری و رفاه مادی بود، به روی‌گردانی از مدرنیته و بازگشت به سنت‌ها در فلسفه‌های پست‌مدرن و سنت‌گرا و رویکردهای بدبین به غرب در خود مغرب زمین منجر شد.

اندیشه‌های سن سیمون در قرن نوزدهم، اصلی‌ترین الهام‌بخش جنبش‌های کارگری و کمونیستی بود. در سوی دیگر، لیبرالیست‌ها و فایده‌گرایان تحت تأثیر اندیشه‌های کنت، مدلی در ظاهر متفاوت از کمونیست‌ها اختیار کرده بودند. جان استوارت میل^۴ (۲۰۰۳) در فلسفه خود می‌خواست بین این دو جریان به ظاهر ناساز پل بزند که حاصل از انشعاب خوش‌بینی قرن هجدهم بود. وی تا آخر دنبال مدلی از پیشرفت بود که آزادی شخصی و اقتصادی را با توزیع عادلانه ترکیب کند و در پایان، در زندگی‌نامه علمی خود اعتراف کرد که نتوانسته این امر را محقق کند و تنها آن را به‌عنوان آرمان حیات بشری برای دیگر اندیشمندان به ارث گذاشته است.

نقطه عطف اندیشه‌های کمونیستی نظریات کارل مارکس بود. مارکس به‌شدت حامی اندیشه ترقی در تاریخ بشر بود و شکل‌گیری اندیشه انسانی را تنها در حین اجرای نقش تاریخی میسر می‌دانست. فلسفه تاریخ

قرن نوزدهم دوران غلبه و بسط اندیشه‌های لیبرالی و توجه انحصاری به پیشرفت مادی است.

جریان اندیشه پیشرفت بی‌حد و حصر مادی در بطن خود در آن دوران سه نتیجه مهم را پدید آورد: نخست، بهره‌کشی بیش از حد از کارگران بود؛ به‌طوری‌که می‌توان گفت چندین نسل از کارگران و خانواده‌هایشان در کشورهای مدرنی مانند انگلستان در زیر چرخ‌های ماشین صنعتی غرب له شدند؛ دوم، گسترش استعمار در کشورهای آسیایی و آفریقایی به شیوه‌های جدید و پربازده‌تر بود و سوم، هلاکت ارزش‌های انسانی مانند خانواده، زن، احترام به انسانیت فارغ از رنگ و نژاد و بسیاری دیگر از این ارزش‌ها برای ساختن دنیای مدرن و صنعتی بود.

هرکدام از این سه نتیجه در بستر اجتماعی خویش، آهسته‌آهسته جریاناتی بدیل برای مدل اندیشه لیبرالی پیشرفت را پدید آورد. طبقات کارگر در کشورهای صنعتی که سهم خود را از پیشرفت‌های مادی بشریت هم بسیار ناچیز می‌دیدند و شاهد استثمار خود و خانواده‌هایشان توسط سرمایه‌داری نوین بودند، به‌سوی اندیشه‌های سوسیالیستی سن سیمون^۱ و بعدها مارکس^۲ و انگلس^۳ متمایل شدند و حرکت‌های کمونیستی را در بطن سرمایه‌داری سامان بخشیدند. معضل استعمار و عقب‌ماندگی صنعتی هم در آسیا و آفریقا و آمریکای جنوبی اندیشمندانی را به‌سوی مدل‌هایی برای رهایی از

۱. Saint-Simon

۲. Marx

۳. Engels

۴. Mill

مارکس، که بر اساس دیالکتیک بنا شده بود، انسان را از آغاز تا عصر سرمایه‌داری در پیشرفت ابزار و در جستجوی عدالت طبقاتی تفسیر می‌کرد و بر همین مبنا آینده حیات بشری را جامعه بدون طبقه و اشتراکی می‌دانست. مدل وی برای پیشرفت هم بیشتر از همین رویکرد فلسفه تاریخی‌اش نشئت می‌گرفت. در نظر مارکس علت اساسی تغییرات اجتماعی و انقلاب‌های سیاسی را نه در فکر و اندیشه بشری که باید در تغییرات شیوه تولید و مبادله جستجو کرد (لی، ۲۰۰۲).

در آلمان قرن نوزدهم دو جریان اصلی اندیشه‌ای- اجتماعی وجود داشت: نخست، اقتصاددانان لیبرال طرفدار ترقی تاریخی انسان به روایت پوزیتیویسم آگوست کنت بودند. اینان اما برخلاف اقتصاددانان انگلیسی قوانین اقتصادی را برای جوامع مختلف و ادوار گوناگون ثابت نمی‌دانستند و آن را تابع شرایط و موقعیت تاریخی- اجتماعی ملت‌ها می‌دیدند. در مقابل، جریان دوم در آلمان، یعنی مارژینالیست‌ها،^۲ در اواخر قرن نوزدهم در پی غیرتاریخی کردن اقتصاد براساس اخلاقیات ثابت سرمایه‌داری بودند. این نگاه، که بیشتر معلول توسعه اقتصادی شتابان آلمان بود، جامعه را ثابت و قابل تحلیل ریاضی می‌دانست و به دنبال حفظ وضع موجود بود و به‌نوعی دست زدن به تحولات اجتماعی را، آن‌طور که در گذشته اتفاق افتاده بود، از نظر اقتصادی امری بیهوده می‌دانست (پولارد، ۱۳۵۴، ص ۱۴۳-۱۴۷).

در کنار این نظریات، در قرن نوزدهم، بحث داغ دیگر نظریه تکامل داروین^۳ بود که در اندیشه پیشرفت، اثر شگرفی داشت؛ این نظریه که خود نخست، زاده نوع نگاه ترقی‌خواهانه به تاریخ و علم در جامعه علمی آن روزگار اروپاست، به سرعت جای خود را در دیگر ساحت‌های اندیشه بشری باز کرد؛ یعنی مفاهیم تکامل بیولوژیکی به‌راحتی به مناسبات و مطالعات اجتماعی تسری داده شدند. خود داروین تکامل ممتد و اجتناب‌ناپذیر (و ذاتاً بی‌مقصد) ارگانیسم‌های اجتماعی را با قیاس به تکامل بیولوژیکی بسیار پذیرفتنی‌تر کرده بود. همین موضوع، دستاویز و تکیه‌گاه مطمئنی برای اندیشه ترقی در همه نهضت‌های اندیشه‌ای- اجتماعی آن دوران پدید آورد.

تا اواخر قرن نوزدهم با وجود حضور نظریات مخالف، شاهد پیروزی و غلبه بی‌چون‌وچرای فضای خوش‌بینی به پیشرفت در حوزه‌های مادی و اجتماعی هستیم؛ ولی با پایان قرن نوزدهم معادلات سیاسی و فضای اندیشه‌ای دچار تحولات مهمی شد. غربی‌ها که پس از تجربه فرانسه و جنگ‌های ناپلئون، مدل انگلیسی پیشرفت را برگزیده بودند و پنجاه سال در آرامش، به غارت کشورهای مستعمره و صنعتی‌سازی مشغول بودند، از اواخر قرن نوزدهم روحیات توسعه‌طلبانه آنان به روشن شدن آتش جنگ در میان خودشان انجامید و نزدیک به نیم‌قرن جهان را با خود سوزاندند. این جنگ‌ها و پیامدهای آن، اندیشمندان و افکار عمومی را به یأس از مدل جدید اندیشه پیشرفت در اروپا رسانید و منشأ پدید

۱. Lee

۲. marginalism

۳. Darwin

علت یک واقعه تاریخی به اندیشه‌های عاملان آن بستگی دارد و از دسترس ما خارج است؛ از این رو نمی‌توان برای تاریخ، قوانینی استخراج کرد. دسته دیگر از مخالفان اندیشه پیشرفت، تاریخ را مجموعه اتفاقات می‌دانستند نه تابعی از وضعیت‌های اجتماعی. به نظر آنها اگر ناپلئون در دوران کودکی می‌مرد، تاریخ جهان شکل دیگری می‌گرفت. این نظر اساساً تحلیل تاریخ را بر مبنای تحولات اجتماعی به چالش می‌کشد. برخی دیگر از اندیشمندان، آن دوران تاریخ را مظهر سقوط انسانیت می‌دانستند. مالتوس^۳ در رأس معتقدان به این اندیشه قرار دارد که کتاب و آثارش پیش از پایان قرن نوزدهم نوشته شد و کمتر مورد توجه قرار گرفت؛ اما مدتی بعد که آتش جنگ و بی‌خانمانی اروپا را فراگرفت به نظریات مالتوس اقبال بیشتری شد. مالتوس برخلاف کندرسه، که وجود خدا را انکار می‌کرد، به گناه ازلی معتقد بود و در ورای پیشرفت علم و صنعت و رفاه مادی به دنبال سعادت انسان می‌گشت و گسترش انحطاط اخلاقی و گناه را نشانه سقوط انسان می‌دانست.

نحله دیگر اوائل قرن بیستم، منتقدان به مسیر غربی پیشرفت بودند. آنان به‌جای تأکید بر پیشرفت علم و فناوری در غرب و تفسیر تمام تاریخ براساس مدل تکامل ابزاری، به فرهنگ و آداب و رسوم ملل مختلف اهمیت می‌دادند. نخستین بار اشپینگلر^۴ در کتاب *انحطاط غرب* چنین نظری را بیان کرد. وی تکامل تاریخ را، به روایتی

آمدن ایده‌هایی برای طرحی نو در حوزه پیشرفت برای ملت‌های مختلف شد. این اتفاق مشابه همان رویدادی بود که یک قرن پیش از آن در پایان انقلاب فرانسه و جنگ‌های ناپلئون برای اندیشه خوش‌بین فرانسوی‌ها رخ داده بود. وقایع آن سال‌های فرانسه باعث شد آن خوش‌بینی عمیق به آینده بشریت، که در نزد تورگو و کندرسه بود، جای خود را به مدل‌های مادی و صرفاً اقتصادی و اجتماعی لیبرالی و بعدها مارکسیستی بدهد. به همین صورت فجایع بازه جنگ جهانی اول تا دوم هم باعث رویگردانی از مدل‌های لیبرالی و حتی کمونیستی شد. فضای غالب اندیشه‌ای در اوائل قرن نوزدهم از خوش‌بینی مفرط دست کشید و این بار پس از یک قرن تجربه دیگر، کلاً در وجود پیشرفت تردید کرد. در این دوران اندیشه‌های شکاکان و بدبینان به آینده حیات بشری گسترش زیادی یافت و اقبال عمومی هم به آنان بیشتر شد.

اندیشمندان مختلفی در این دوران به نقد نظریه ترقی در تاریخ و جامعه انسانی پرداختند. بیشتر این انتقادات، که به مخالفت با نظریه ترقی منجر می‌شد، رویکرد پیشرفت در تاریخ را هدف قرار داده بود. برخی چون مانکه و مانهایم^۱ معتقد بودند که حوادث تاریخی از دید اشخاص و اقوام مختلف متفاوت دیده می‌شود و در نتیجه نمی‌توان قانون و تفسیری از آن ارائه کرد و بر مبنایش ترقی را پذیرفت. کالینگ وود^۲ چنین می‌نویسد:

۳. Malthus
۴. Spengler

۱. Mannheim
۲. Collingwood

چنین شرایطی که رشد اقتصادی برای گروه‌هایی از جامعه اتفاق می‌افتد، طبقه‌های محروم نیز با نگاه به حرکت روبه‌پیشرفت دسته‌هایی از جامعه امیدوار می‌شوند. پولارد این شرایط را چنین توصیف می‌کند: «با اینکه بی‌عدالتی و خشم و نفرت همچنان پابرجاست؛ ولی وقتی بوی فلاح برآید، همه چیز قابل‌تحمل‌تر می‌شود» (پولارد، ۱۳۵۴، ص ۲۰۰).

افزایش ثروت، رشد صنایع بزرگ و کوچک، شتاب خیره‌کننده بسط فناوری‌های جدید، دستیابی غرب به منابع و بازار کشورهای شرقی که خود تولید ثروت را چند برابر می‌کرد و چندین عامل مانند آن به سرعت تجربه تلخ سال‌های جنگ و غارت را از ذهن جامعه غربی پاک کرد و مولد نگرش جدیدی در حیات بشری و آینده آن شد. از یک سو فیلسوفان و تاریخ‌دانان با نظر به تجربه سال‌های جنگ، همچنان تردید خود نسبت به ترقی و پیشرفت را حفظ کرده بودند و از سوی دیگر اقتصاددانان با تکیه بر رشد سریع اقتصادی، امید به ترقی در دیگر حیطه‌های حیات بشری را ترویج می‌کردند. در دیدگاه آنان همین رشد اقتصادی سبب به وجود آمدن اصلاحاتی در حیات اجتماعی انسان می‌شود و جمع اینها پیشرفت را برای بشریت به ارمغان می‌آورد.

با دست‌کم امیدوار به زندگی در رفاه، به‌سوی تمامیت‌خواهی جذب نمی‌شود و امکان ظهور مجدد فاشیسم و ناسیونالیسم افراطی را از میان می‌برد. در واقع، هدف اصلی ایالات متحده القای امید از دست‌رفته به مردمان اروپا بود تا از نفوذ کمونیسم جلوگیری کند، تفاوت عمده این طرح با برنامه‌های مشابه بازسازی این بود که نقش رهبری در فعالیت‌های بازسازی را به اروپاییان واگذار کرد تا جایی که اهداف برنامه مطابق نظرسنجی‌ها و تحقیقات از پیاده‌سازی الگوی سرمایه‌داری لیبرال آمریکایی به تولد دولت‌های رفاه غیرکمونیستی انجامید.

که مشهور بود، قبول نداشت و پیشرفت را بر اساس هر فرهنگ، جداگانه بررسی می‌کرد. به باور اسپینگلاسر مسیر حرکت همه تمدن‌ها به نحو چشمگیری مشابه هستند و می‌توان نقشه‌ای برای تولد تا مرگ تمدن‌ها رسم کرد (اسپینگلاسر، ۱۳۶۹). پس از وی توین‌بی^۱ نیز همین مسیر را ادامه می‌دهد. نظرات توین‌بی در وجوه زیادی به آرای اسپینگلاسر نزدیک است؛ با این تفاوت که وجوه تاریخی و دقیق در نظریه توین‌بی بیشتر است. همچنین، توین‌بی برعکس اسپینگلاسر به تعامل تمدن‌ها با هم معتقد است و آنها را جدای از هم تفسیر نمی‌کند. توین‌بی همانند اسپینگلاسر نگرشی احساسی و اشرافی به عالم را به غلبه عقل و تحلیل در لیبرالیسم ترجیح می‌دهد و آینده حرکت تمدن بشری را رسیدن به تمدنی براساس مذهب برتر می‌داند. او به‌نوعی در صعود و سقوط تمدن‌ها حرکت صعودی مذهب را می‌بیند و از آن به ترقی یاد می‌کند (پولارد، ۱۳۵۴، ص ۱۸۸-۱۹۱).

با فروکش کردن آتش جنگ جهانی دوم، دول متخاصم به شرکای تجاری هم تبدیل شدند و با سرعتی شگفت‌آور جهان غرب شروع به نوسازی و بهره‌گیری از علم و فناوری و صنعت کرد. این دوران را می‌توان چرخشی دوباره در تاریخ معاصر دانست که با محوریت آمریکا و طرح‌های اقتصادی مارشال^۲ رقم می‌خورد. در

۱. Toynbee

۲. شرایط فیزیکی حاکم بر قاره اروپا، شکست دکترین ترومن و دشواری رسیدن توافق با شوروی بر سر آینده آلمان، به تشکیل این پروژه آمریکایی در بهار ۱۹۴۷ منجر شد. جرج مارشال و گروه سیاست خارجی کاخ سفید بر آن شدند تا دنیای پساجنگی بسازند که پاسخگوی تقاضای شهروندان عادی برای سهمی از فواید فردگرایی باشد. آنها معتقد بودند که در همه جای دنیا، انسان مرفه،

به این نیاز بود. این مدل‌ها تا ۱۹۸۰ در دنیا به همان شیوه آمریکایی خود پیش رفت تا اینکه به تدریج این باور در کشورهای عقب‌مانده ایجاد شد که طرح‌های توسعه‌ای تجویزی غربی است که جوامع آنان را نه تنها درمان نمی‌کند، بلکه گاه بر وخامت اوضاع نیز می‌افزاید. از همین حوالی، طرح‌های توسعه‌ای بومی و مدل‌های اقتضایی ایجاد شدند.

در قرن اخیر موضوع پیشرفت به مسئله‌ای مهم برای اندیشمندان و جوامع بشری تبدیل شده است. از سویی تجربه تاریخی توسعه و پیشرفت مادی معضلاتی برای بشریت پدید آورده است که امید رسیدن به مدلی از رشد اخلاقی و اجتماعی، به موازات توسعه علمی و صنعتی را کم‌رنگ کرده و از سوی دیگر انسان امروزی در تمدن غربی خود را در برهوتی از اندیشه و آرمان می‌بیند که اگر امید به بهروزی و سعادت دنیوی را هم از وی بگیرند، حیرت‌زده از همه‌جا مانده و رانده خواهد شد.

دسته‌بندی اولیه از نظریات مربوط به پیشرفت

مطالب پیشین خلاصه‌ای از اندیشه‌های بارز و اثرگذار درباره پیشرفت در چند قرن اخیر بود. تأملی در همین مختصر، واگرایی و گسستگی این نظریات را به‌خوبی نمایش می‌دهد. هر دسته از این اندیشه‌ها از جهاتی با هم ضدیت و در جهات دیگری شباهت دارند. برخی خوش‌بینی را تا حد رسیدن به بهشت زمینی و تکامل حتی ژنتیکی آدمی پیش می‌برند؛ گروهی بدبینی را تا سرحد انقراض نسل بشر ادامه می‌دهند. برخی منتقد و دسته‌ای حامی هستند. از معنای پیشرفت تا ساحت‌های آن در بین اندیشمندان اختلافات فراوان است. آنانی که معنای یکسانی از پیشرفت در نظر می‌گیرند در مدل‌های

وضعیت فکری و اقتصادی جامعه آن روز غرب، که در مطالب پیشین به آن اشاره شد، شرایط پذیرش اندیشه‌های اقتصاددانان را فراهم آورد. از اندیشه‌های ترقی این اقتصاددانان، که متأثر از فضای لیبرالی قرن نوزدهم و نظرات اقتصادی دوران انقلاب صنعتی هم بود، دو خط‌مشی متفاوت برای جوامع بیرون آمد: نخست، اندیشه «رشد اقتصادی» بود که نسخه‌ای برای کشورهای پیشرفته می‌پیچید تا بدون تحولات اجتماعی به تولید ثروت بیشتر برسند و مدل دوم، «توسعه اقتصادی» بود که مسیری برای تحول کشورهای رشدنیافته به سمت جوامع صنعتی غربی تجویز می‌کرد. این تحول بیشتر از آنکه اقتصادی باشد، غالباً انقلابی نرم در ساخت‌های اجتماعی و نگرش‌های ایدئولوژیک و مناسبات فرهنگی و سیاسی پدید می‌آورد. مدل‌های توسعه اقتصادی خود بسیاری از نظریات و انواع گوناگون را شامل می‌شود که بررسی آنها مجال دیگری می‌خواهد. مهم در اینجا درک این نکته است که تمام این نظریات در این موضوع مشترک هستند که همه از یک نوع نگرش به پیشرفت و ترقی جامعه سرچشمه گرفته‌اند و مدلی برای رسیدن به جوامع توسعه‌یافته غربی به شمار می‌روند.

کشورهای جهان سوم و اکثراً عقب‌نگه‌داشته‌شده نیز از اواخر قرن نوزدهم حرکت‌های استقلال‌طلبانه و ترقی‌خواهانه را آغاز کردند. از این حرکت‌های استقلال‌طلبانه و انقلاب‌ها و جنبش‌های بسیاری پدید آمدند. سردمداران این انقلاب‌ها پس از پیروزی به دنبال مدل‌هایی برای پیشرفت سریع جامعه خود و جبران عقب‌ماندگی‌ها بودند. مدل‌های توسعه‌ای که نخستین بار ترومن، رییس جمهور آمریکا، در سال ۱۹۴۹ بیان کرد (ساجز، ۱۹۹۲، ص ۱۶۷)، پاسخی از پیش‌برنامه‌ریزی‌شده

انحطاط می‌دانند. با مالتوس به‌عنوان چهره سرشناس این اندیشمندان آشنا شدیم. این افراد متفاوت از منتقدان به پیشرفت در یک مکتب یا قرائت خاص آن هستند. ممکن است حتی دانشمندی حرکت بشر در چند صد سال را رو به زوال بداند؛ اما برای کلیت انسان‌ها در طول تاریخ جهت حرکتی رو به کمال قائل باشد. به این گروه از اندیشمندان منتقدان اطلاق می‌کنیم و آنان را در زمره موافقان اندیشه پیشرفت به شمار می‌آوریم.

اگر این دو دسته از اندیشمندان از قافله صاحب‌نظران اندیشه پیشرفت جدا شوند، همگی دسته‌های دیگر را می‌توان از معتقدان به حرکت پیش‌رونده انسانیت در کلان تاریخ دانست؛ ولی باز هم تفاوت‌های بسیار زیاد و بنیادینی میان آنان وجود دارد و تقریباً همچنان آشفتگی آرابی که ذکر شد، برقرار است؛ از این رو به ایجاد نظمی کلان در فهم آرا و مدل‌های اندیشمندان این حوزه نیاز است.

نمودار دسته‌بندی نظریات پیشرفت در دو ساحت

معنای پیشرفت و مسیر پیشرفت

می‌توان از جهات گوناگون متغیرهایی را برای دسته‌بندی نظریات موجود در حوزه پیشرفت در نظر گرفت و بر اساس نوع نگرش هر دانشمند در آن حیطه، افزای‌های متفاوتی را ارائه کرد. فهرست این متغیرها از نگرش‌های تئوریکی مانند نگاه به تاریخ، علمی دانستن تاریخ، ابعاد پیشرفت، آینده انسانیت تا تفاوت در روش‌ها و مدل‌های رسیدن به پیشرفت مانند نقش سیاست و دولت و اقتصاد و فرهنگ در رسیدن به ترقی ادامه می‌یابد. هر چند که این دسته‌بندی‌ها هرکدام می‌تواند محاسنی را داشته باشد، اما به دلیل تفاوت در معیارها، یک نظریه هر بار با هر

رسیدن به آن تفاوت دارند؛ از لیبرالی‌ترین مواضع تا کمونیستی‌ترین آنها. در معنای سعادت و انتهای مسیر حرکت کاروان انسانی این تردیدها ادامه دارد؛ تفسیر از گذشته و تاریخ بشریت نیز به همین روال. نسل یا طبقه اجتماعی حامل پیشرفت، مدل اقتصادی مطلوب، اداره سیاست، نقش فرهنگ، جایگاه علم و صنعت و نسبتشان و بسیاری دیگر از این موارد، تفاوت‌ها و آرای گوناگون را در طول این سال‌ها در مقوله پیشرفت و مدل‌های رسیدن به آن ایجاد کرده است.

این آشفتگی‌ها و گسست‌ها از یک‌سو ذهن پژوهشگر را برای رسیدن به نقشه‌ای کلان از دیدگاه‌های اثرگذار در حوزه پیشرفت و مدل‌های آن دور می‌کند و از سوی دیگر فهم ساده و سطحی از مفهوم ترقی، که در اذهان جامعه حتی علمی جا افتاده است، ما را از دریافت نگرشی کلان نسبت به موضوع پیشرفت در حیات تاریخی و فرهنگی و اجتماعی آن غافل می‌کند. در مرحله نخست، نیاز است تا نگرشی منسجم و ساختاریافته به نظریات گوناگون در این حوزه داشت تا مبنایی برای حرکت‌های بعدی ایجاد کرد که به تولید نظریه‌های بومی در این حیطه منجر می‌شود.

در افراز نخست، مخالفان ایده پیشرفت از بقیه جدا می‌شوند. ما در این افراز دو دسته از اندیشمندان را در این حوزه قرار می‌دهیم: دسته اول، آنانی که حرکت جامعه بشری را بی‌قاعده و بی‌قانون می‌دانند و یا اگر قاعده را به اختصار قبول دارند، آن را غیرقابل حصول و تحلیل می‌دانند؛ افرادی مانند مانکه، مانهایم و کالینگوود، که مختصری از آرایشان در مطالب گذشته بررسی شد، در این دسته قرار می‌گیرند؛ دسته دیگر اندیشمندانی هستند که مسیر حرکت انسان‌ها را به‌طورکل رو به

اخلاقی و اجتماعی و حتی بیولوژیکی می‌دیدند. این سوی طیف از نقطه اوج تا عطف خویش جمع‌زیدی از نظریات گوناگون در طول سالیان متفاوت را شامل می‌شود که در میان خودشان اختلافات فراوانی دارند؛ اما در این موضوع مشترک هستند که پیشرفت را امری بسیار چندبعدی و دارای جهاتی معنوی و اخلاقی می‌دانند. از این سر طیف که به سوی دیگر حرکت کنیم، آرام‌آرام از ابعاد پیشرفت کاسته و معنای متفاوتی از آن برداشت می‌شود. پیشرفت بیولوژیکی، معنوی و اخلاقی به ترتیب کسر می‌شود تا وارد جهت دیگر طیف می‌شویم. از این نقطه به بعد آرای اندیشمندانی قرار می‌گیرد که پیشرفت را عموماً و یا انحصاراً مادی و یا حداکثر اجتماعی می‌دانند. مارکسیست‌ها و لیبرالیست‌ها با وجود وجوه افتراقشان در این موضوع مشترک هستند که پیشرفت بشر را مادی می‌دانند و به همین دلیل مدل‌های فلسفه تاریخی آنها یا براساس پیشرفت ابزار و رفاه مادی است یا پیشرفت تولید و تضاد طبقاتی. آرای اکثریت اقتصاددانان و سیاستمداران معاصر، که به دنبال رشد اقتصادی و یا توسعه اقتصادی هستند، همگی در این سر طیف قرار می‌گیرند. آنان هرچند که گاه شعارهای پیشرفت معنوی و اخلاقی هم می‌دهند، اما در مدلی که برای پیشرفت ارائه می‌کنند، تنها رشد تولید و ثروت و یا حداکثر عدالت در بهره بردن از این ثروت‌ها را هدف قرار داده‌اند؛ از این رو نمی‌توان آنان را در شعارهایشان صادق دانست.

بعد دیگر که مستقل از معنای پیشرفت می‌تواند ما را در فهم انتظام‌یافته آرای این حوزه یاری دهد، مسیر پیشرفت است. تقریباً در سه قرن نخست پیدایش مفهوم پیشرفت آنچه در آرای اندیشمندان مشهود است، یگانگی مسیر رسیدن به ترقی در راستای غربی آن است. این

دسته‌بندی می‌تواند در گروهی متفاوت، با اعضایی مختلف قرار گیرد؛ از این رو با این روش نه تنها نمی‌توان به نظمی برای توصیف این نظریات رسید، بلکه بی‌نظمی افزون بر گذشته خواهد شد.

برای رسیدن به نظمی که نقشه‌ای از آرای اندیشمندان در طول چهارصد سال اخیر را نمایش دهد، نیازمند معیارهایی کلان برای دسته‌بندی هستیم که متغیرهای خرد را نیز ذیل خود بپوشانند و بتوان بر اساس دسته‌بندی یادشده خیلی از اختلاف‌نظرها در این متغیرهای خرد را توجیه کرد. برای این منظور، دو ساحت مستقل و کلان در بین وجوه افتراق بین دسته‌های متفاوت قائلان به پیشرفت از میان آرای گوناگون احصا شد که نخست، اهمیت بسیاری در مدل‌های ارائه‌شده برای پیشرفت ایجاد می‌کنند و دوم مرز بین گروه‌های مختلف را به روشنی مشخص می‌کنند. این دو ساحت عبارت‌اند از: معنا و مسیر پیشرفت.

پیشرفت و ترقی در روزگار جدید مانند بسیاری از کلمات، تبدیل به لفظی مشترک میان دسته‌های مختلفی از اندیشمندان شده است. آنچه روزگاری کندرسه، روسو و حتی لوتر از پیشرفت می‌فهمیدند، که همانا رسیدن به سعادت برای خیل عظیمی از بشر بود، در قرن بیستم به راحتی قلب به رشد اقتصادی بیشتر و ایجاد فضا برای تولید ثروت افزون‌تر شد؛ پیشرفتی که جامعه‌ای دینی از آن دم می‌زند، تنها در لفظ و معدودی جهات، مترادف پیشرفتی است که در جامعه‌ای کمونیستی و یا لیبرالیستی دنبال می‌شود. در اینجا طیفی از آرا وجود دارند.

در یک‌سوی این طیف، خوش‌بینان مذهبی اوائل قرن هفدهم فرانسوی قرار دارند که برای بشر در آینده‌های نزدیک حرکتی در جهت کمال مادی و معنوی و



بر این اساس چهار دسته اساسی از قائلان به پیشرفت مشخص می‌شوند: گروه نخست، که در شمال غربی نمودار قرار دارند، خوش‌بینان قرن هجدهمی هستند. ایشان پس از خودآگاهی جامعه غربی به حرکتی که آغاز کرده، پایه‌گذاران مفهوم ترقی در تاریخ بودند و بر همین اساس و با نگرش خوش‌بینی، آینده‌ای برای بشریت ترسیم می‌کردند که سراسر آزادی و رفاه و رشد و کمال اجتماعی و اخلاقی و حتی بیولوژیکی است. این اندیشمندان، گرچه طیفی از نظرات را در خود جای داده بودند، ولی در دو موضوع اشتراک نظر داشتند: نخست آنکه، پیشرفت در نظر این گروه از دانشمندان بسیار چندبعدی، عمیق و در دسترس است. براساس مطالب پیش‌گفته آنان با خوش‌بینی مفرط به آینده انسانی نظر داشتند و رسیدن به بهشت زمینی را برای آینده‌ای نه‌چندان دور پیش‌بینی می‌کردند؛ دومین وجه اشتراک آنها در مسیر رسیدن بشریت به این سعادت است که همانا مسیر حرکت جامعه غربی است. این دسته از اندیشمندان، دوران خویش را والاترین و برترین زمان‌ها و به جرئت سعادت تمام عالم را در گروی پیروی از

موضوع فارغ از معنای پیشرفت قابل بررسی است؛ یعنی میان خوش‌بینان قرن هجدهمی که معنای وسیعی از پیشرفت در نظر داشتند با لیبرال‌ها و اقتصاددانان انگلیسی که پیشرفت را منحصر در افزایش ثروت و رفاه مادی می‌دانستند، مشترک است. تمامی آنان غرب آن روز را به دلیل پیشرفت‌های شگفتش می‌ستودند و نسخه رسیدن به پیشرفت را تنها در پیروی از مدل غرب می‌دانستند. البته تک‌مضراب‌هایی مانند برخی از آرای تورگو بودند که برای هر ملتی پیشرفت و مسیر پیشرفتی جداگانه می‌دیدند؛ اما همین نظریات نیز بیشتر از چند خط تئوریک نبود و به‌عنوان مدل عرضه نمی‌شد. از اواخر قرن نوزدهم به بعد اندیشمندانی چون اشپینگر و توبین-بی پیدا شدند که مدل‌هایی از پیشرفت برای اقوام مختلف در طول تاریخ می‌دیدند و از این رو نسخه واحد غرب را برای همه ملت‌ها قبول نداشتند. این رویکرد در قرن بیستم گسترش زیادی یافت و نحله‌های گوناگونی طرفدارش شدند. مدل بسیاری از اقتصاددانان و سیاستمداران که طرفدار رسیدن به طرح‌های بومی توسعه اقتصادی هستند، همگی در این سر طیف قرار دارد. آنها هرچند معنایی که از پیشرفت می‌گیرند همان معنای مادی و لیبرالی است، ولی در مدل رسیدن به این رفاه مادی با نظر به اقتضائات خاص هر اقلیم و ملت، به دنبال روش بومی توسعه هستند.

براساس مطالب پیش‌گفته، می‌توان نموداری دویبعدی از نظریات و آرای موجود در حوزه پیشرفت رسم کرد؛ بدین نحو که یک ساحت آن طیف نظریات مربوط به معنای پیشرفت را از هم جدا می‌کند و ساحت دیگر آن دسته‌بندی‌ای از مسیرهای رسیدن به پیشرفت ارائه می‌دهد.

مادی است؛ با این تفاوت که یکی مالکیت را اساس قرار می‌دهد و دیگری ابزار تولید را. همین‌گونه است مسیر رسیدن به پیشرفت که انحصارش در غرب برای دو نحله قطعی است؛ اما یکی جامعه بی‌طبقه کمونی را اصل قرار می‌دهد و دیگری جامعه آزاد لیبرالی را.

دسته سوم که در جنوب شرقی نمودار واقع شده و از دیگر دسته‌ها متأخرتر است، معتقدان به مدل‌های بومی توسعه هستند. شاید بتوان اینها را انشعابی از همان دسته دوم دانست؛ بدین لحاظ که معنای پیشرفت را از دریچه لیبرالی یا مارکسیستی قرن نوزدهم نگاه می‌کنند؛ اما وجه افتراق مهم آنها در مسیر رسیدن به این پیشرفت است. این نگاه‌ها بیشتر متعلق به اندیشمندان جهان‌سومی^۱ است و یا آنانی که به دنبال مدل‌هایی برای توسعه جهان سوم می‌گشتند. این افراد پس از مشاهده مشکلات و موانعی که بر سر مدل‌های غربی توسعه برای کشورهای عقب‌مانده (از لحاظ پیشرفت مادی و توسعه‌ی ابزاری) ایجاد شده، به دنبال مدل‌هایی از توسعه و پیشرفت افتاده‌اند که قبله‌اش همان ملل توسعه‌یافته باشد؛ اما مسیرش از فرهنگ و آداب و رسوم کشورهای جهان‌سومی بگذرد. از اینجا مدل‌های بومی توسعه سر برافراشتند و به یارگیری در جهان سوم پرداختند. این مدل‌ها در تجویزهایشان انعطاف بسیار زیادی دارند و به راحتی می‌توانند خود را در ظاهر با انواع و اقسام مذاهب و فرهنگ‌ها و ساختارهای اجتماعی سازگار کنند؛

غرب می‌دانند. چهره‌های سرشناس این گروه اندیشمندان علمای عصر روشنگری فرانسه و اصحاب دایره‌المعارف هستند و به‌ویژه از افراد شاخصی مانند دیدرو، تورگو و کندرسه می‌توان نام برد.

گروه دوم، که به نسبت دیگر دسته‌ها فربه‌تر و فراگیرتر است، معتقدان به پیشرفت مادی و اقتصادی‌اند. آنها که همگی وارثان علمای اقتصاد سیاسی انگلستان قرن هفدهم هستند، در دو وجه، شباهت مهمی به هم دارند: نخست آنکه، پیشرفت را نه مفهومی فراگیر و پردامنه بلکه تنها در ابعاد مادی و ابزاری زندگی تفسیر می‌کنند و دوم آنکه، مسیری یکتا برای پیشرفت و رسیدن به این آرمان ترسیم‌شده مدنظر دارند. این گروه به علت فراگیر بودن و دامنه زیاد نفوذشان در میان اندیشمندان، طیف وسیع‌تری از آرا را در خود جای داده است که در نگاه اول ممکن است متضاد به نظر آید؛ اما از دیدگاه معنای پیشرفت و یگانگی مسیر رسیدن به آن در یک دسته جای می‌گیرند. دو نحله اصلی و اساسی این دسته مارکسیست‌ها و لیبرال‌های اصیل هستند. منظورمان از اصیل آن گروه از مارکسیست‌ها و لیبرال‌هایی هستند که از اصول اندیشه‌هایشان عدول نکرده و اندیشه‌ای التقاطی به وجود نیاورده‌اند. اندیشه مارکسیست‌ها و لیبرال‌های جدید را، که دیدگاه‌های قاره‌ای در آنها راه پیدا کرده، در دسته اندیشه‌های بومی بررسی می‌کنیم. هر دو دسته مارکسیست‌ها و لیبرال‌ها به انحصار پیشرفت در ابعاد مادی حیات بشری معتقد هستند؛ با این تفاوت که تلقی متفاوتی از پیشرفت مادی دارند. در یکی، پیشرفت مادی در جامعه بدون طبقه و توزیع عادلانه ثروت تأمین می‌شود و در دیگری در جامعه‌ای کاملاً آزاد و تولید افزون‌تر ثروت. نگرش هر دو به تاریخ بر اساس تکامل

۱. واژه جهان سوم خود قسمتی از ادبیات‌سازی مدل‌های توسعه‌ای است که جهان را بر مبنای رسیدن یا در حرکت بودن برای رسیدن به توسعه دسته‌بندی کردند.

درحالی‌که در بطن خود به‌هیچ‌عنوان جایی برای عرض اندام هیچ فرهنگ مقابلی نمی‌گذارند، مگر آنکه در اساس با راستای توسعه‌ای که مطلوبشان است، ناسازگار نباشند. نمونه مهم و در ظاهر موفق این دسته طرح مدرن‌سازی ژاپن سنتی در اواخر قرن نوزدهم است. این اندیشه‌ها در جامعه ایرانی پنجاه سال اخیر هواداران فراوانی داشته و از آن سیاست‌های کلان بسیاری نگاشته شده است.

دسته چهارم و آخر در شمال شرقی نمودار متعلق به منتقدان مسیر غربی پیشرفت است. این گروه نخست در اینکه مسیر رسیدن به پیشرفت باید از فرهنگ و نگرش هر ملتی بیرون آید با دسته سوم همسو هستند؛ ولی اعتقادی به قبله بودن کشورهای توسعه‌یافته غربی ندارند و اساساً معنای پیشرفت را نه در انحصار معنای مادی لیبرالی و مارکسیستی که وابسته به فرهنگ ملت‌ها و همه‌جانبه‌تر می‌دانند. از لحاظ معنای پیشرفت می‌توان آنان را تا حدی شبیه خوش‌بینان فرانسوی قلمداد کرد که برای پیشرفت حدومرز و محدوده خاصی قائل نبودند. این گروه از اندیشمندان هرچند برخلاف دیگر دسته‌ها پشتوانه سیاسی و اقتصادی خاصی نداشته‌اند و از این رو جمعیت زیادی را شامل نمی‌شدند، ولی نحله‌های فکری گوناگونی را در خود جای داده‌اند؛ از منتقدان به غرب در همان فرانسه قرن هفدهم مانند روسو گرفته تا پیروان هایدگر و پست‌مدرن‌ها از یک‌سو و اشیپنگلر و تویین‌بی از سوی دیگر و حتی مدل‌های زاهدانه و غرب‌ستیز امثال گاندی.

خلاصه و نتیجه‌گیری

مطالب پیش‌گفته، خلاصه‌ای از دسته‌بندی گروه‌های مختلف در حوزه اندیشه ترقی بود. هدف این پژوهش نه

احصای همه آرای پیرامون پیشرفت، که کاری تقریباً ناشدنی است؛ بلکه اشاره و ارائه مختصری از مهم‌ترین و اثرگذارترین آرای این حوزه بود. در این راه نظریات قرن هفدهمی اندیشمندان فرانسوی، انگلیسی و آلمانی بررسی و پس از آن به سلطه مدل انگلیسی پیشرفت به تبع انقلاب صنعتی در اروپای قرن هجدهم پرداخته شد. تجربیات قرن هجدهم باعث شکل‌گیری جریان‌های کارگری و سوسیالیست از اواسط قرن نوزدهم گردید. قرن بیستم با شکاکیت و نقد اندیشه پیشرفت و مدل‌های لیبرالی و کمونیستی آغاز شد که به‌واسطه جنگ‌های جهانی، توسعه و مقبولیت یافت. از اواسط این قرن و پس از پایان جنگ جهانی دوم، مسیر اندیشه‌ها و مدل‌های ترقی‌خواهانه با برنامه‌ریزی مستقیم آمریکایی‌ها به برنامه‌های «توسعه» و بعدها برنامه‌های «توسعه پایدار» تغییر یافت. مدل‌های توسعه‌ای و نتایجی که طی نیم قرن ایجاد کردند، کشورهای جهان سوم را به سوی مدل‌های بومی توسعه سوق دادند.

با ارائه نمودار اندیشه پیشرفت در دو بعد معنا و مدل پیشرفت، تلاش شد اندیشه‌های اساسی و اثرگذار این حوزه در قالبی نوین نظم یابد تا قابلیت پیگیری و فهم ساختارمند را به پژوهشگران بدهد. اشاره به این نکته مهم است که جامعه ایرانی پس از انقلاب اسلامی و با شعارهای ساختارشکنانه‌ای مثل «نه شرقی، نه غربی»، درصدد ارائه الگوی نوینی از پیشرفت، نخست، برای خود و در افقی بالاتر برای بشریت بوده که در آن سعادت مادی همه اعضای جامعه با معنویت و عدالت و اخلاق همراه شود. اندیشه پیشرفت در غرب با خوش‌بینی‌ها و آرمان‌های ساختن بهشتی زمینی متولد شد و با شکست این اندیشه‌ها و چرخش آن به سمت

آبادکردن تنها دنیای انسان‌ها و از بین رفتن بارقه‌های دستیابی به عدالت جمعی در مقابل مدل‌های لیبرالی، به وضعیتی در حال حاضر رسیده است که برخی از اندیشوران در خود جوامع غربی نیز اذعان دارند که امید به یافتن راه‌حلی برای سعادت عموم انسان‌ها و عدالت جمعی در استفاده از بعد مادی حیات دنیوی نیز آهسته آهسته در حال فراموشی است؛^۱ از این رو باید اندیشمندان و نخبگان جامعه با شناخت تطورات جوامع غربی در راه رسیدن به نقطه فعلی، گام‌هایی در راستای تدوین مدل نوینی از پیشرفت برای جامعه و در ساحتی بالاتر برای انسانیت بردارند.



۱. برای مطالعه بیشتر در این موضوع به مقاله «الگوی پیشرفت توأمان مادی و معنوی جامعه؛ چالش جهان امروز یا تمنای دیرین انسان» (منادی نوری، ۱۳۹۴) به قلم نگارنده در چهارمین همایش ملی الگوی ایرانی اسلامی پیشرفت مراجعه کنید.

منابع

- اشپنگلر، ا. (۱۳۶۹)، *فلسفه سیاست*، ترجمه هدایت الله فروهر، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- بولارد، سیدنی (۱۳۵۴)، *اندیشه ترقی تاریخ و جامعه*، ترجمه حسین اسدپور، تهران: امیر کبیر.
- خامنه‌ای، سیدعلی (۱۳۸۹)، *اولین نشست اندیشه‌های راهبردی-الگوی ایرانی اسلامی پیشرفت*، تهران: بازیابی ۱۳۸۹/۱۰/۹.
- ره‌دار، احمد (خرداد و تیر ۱۳۸۵)، «غربشناسی علمای شیعه»، *زمانه*، س ۵، خرداد و تیر ۱۳۸۵، ش ۴۵-۴۶، ص ۴۱-۴۹.
- سلزام، هوارد (۱۳۸۷)، *اخلاق و پیشرفت*، ارزش‌های نوین در جهان انقلابی، ترجمه مجید مددی، تهران: ثالث.
- گینسبرگ، موریس (۱۳۸۵)، *پیشرفت در عصر جدید*، در فرهنگ تاریخ اندیشه‌ها به قلم فیلیپ پی واینر، ترجمه حشمت الله صباغی، ص ۸۶۷-۸۸۵، تهران: سعادت.
- منادی نوری، صابر (۱۳۹۴)، *الگوی پیشرفت توأمان مادی و معنوی جامعه؛ چالش جهان امروز یا تمنای دیرین انسان*. پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده، تهران: چهارمین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت
- مهدی‌یار، (۱۳۹۰، آذر ۱۸)، *نقد اندیشه ترقی در ایران*. بازیابی از هرمس: <http://hermes.persianblog.ir/post/۶۰>
- نائینی، میرزا محمدحسین (۱۳۸۲)، *تنبيه الامه و تنزيه المله*، قم: بوستان کتاب.
- نجفی، موسی (۱۳۸۳)، *نقد اندیشه ترقی در ایران*، در ج. ا. دانشجویان، اسلام و مدرنیته (ص ۲۰۰). قم: دفتر نشر معارف.
- نصر، سید حسین (۱۳۸۴)، *جوان مسلمان و دنیای تجدد*، تهران: طرح نو.
- Benoist, A. d., (2002), "A Brief History of The Idea of Progress", (G. Johnson, Trans.), *Critiques— Theoriques*, 55-62. Bury, J. B., (1920), *The Idea of Progress: An Inquiry Into its Origin and Growth*, london: Macmillan.
- Comte, A., & Martineau, H., (1875), *The Positive Philosophy*, london: Trübner.
- Lee, w., (2002), *on Marx*, Wadsworth.
- Mill, J. S., (2003), *Autobiography*, GUTENBERG.
- Nisbert, R., (1994), *History of The Idea of Progress*, new jersey: Transaction Publishers.
- Rousseau, J. J., (1755), *A Discourse Upon the Origin and the Foundation of the Inequality among Mankind*, (G. D. Cole, Trans.), Paris.
- Sachs, W., (1992), *The development Dictionary: A Guide to Knowledge as Power*,. London: Zed Books.
- Smith, A., (1880), *The Nature and Causes of The Wealth of Nations*, Oxford: Clarendon Press.
- Spencer, H., (1851), *Social Statics: or, The Conditions Essential to Happiness Specified, and the First of them Developed*, London: John Chapman.